

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

مقدمه بحث

در بحث مقدمه واجب که بحمدالله عمده‌ی مباحث مقدمه واجب در سال گذشته مطرح شد، چند بحث باقی مانده که این هم از مباحث بسیار مهم است. و لو اینکه در اصل اینکه آیا بحث از مقدمه واجب، دارای ثمره است یا نیست، نزاع وجود دارد، اما ملاحظه کردید که بحث واجب مطلق و واجب مشروط، بحث واجب معلق و واجب منجز، و همچنین بحث مهم مقدمات مفوته که در سال گذشته آن را مفصل بحث کردیم، مباحثی بود که در علم فقه، هم بسیار مهم است و ثمرات آن را ذکر کردیم.

از مقدمه‌ی واجب یک مباحثی باقی مانده که اگر خداوند عنایت کند و بتوانیم آن مباحث را تا ماه مبارک رمضان به پایان برسانیم، بحث مقدمه واجب تمام می‌شود.

تقسیم واجب به نفسی و غیره

بحثی که شروع می‌شود به این عنوان است. یکی از تقسیماتی که برای واجب ذکر کرده‌اند. گفته‌اند واجب بر دو نوع است. 1- واجب نفسی 2- واجب غیره.

در اینجا چند بحث مطرح است، اولین بحث این است که تعریف اینها چیست، و آیا اساساً این تقسیم صحیح است؟ همچنین آیا این تقسیم صناعتی است؟ یعنی هر واجبی، یا واجب نفسی است و یا واجب غیره؟ و ما در بین واجبات شقی نداریم که نه نفسی باشند و نه غیره؟ این یک بحث است.

بحث دوم این است که ما مواردی داریم که برای ما معلوم است که این واجب، واجب نفسی است، و یک مواردی داریم که برای ما معلوم است این واجب، واجب غیره است، اما اگر واجبی در شریعت اصل وجوب آن مسلم است، اما شک کنیم این واجب عنوان واجب نفسی را دارد یا عنوان واجب غیره، اصول لفظیه مثل اصالة الاطلاق، آیا نفسی بودن را اقتضاء دارد یا غیره بودن را؟ اگر ما اصل لفظی نداشتیم، مقتضای اصول عملیه چیست؟

این دو بحث مهم در واجب نفسی و غیره است و مرحوم آخوند در کفایه، بعد از اینکه این دو بحث را مطرح فرمودند، دو تنبیه ذکر کرده‌اند و بعد از آن دو تنبیه، یک تذنیب آورده‌اند و بحث را تمام کرده‌اند. ما هم به همین روال باید بحث را شروع کنیم.

اولین بحث این است که تعریف اینها چیست؟ معنای واجب نفسی و واجب غیری چیست؟ تا قبل از زمان شیخ انصاری (قده) مشهور واجب نفسی را به «ما امر به لنفسه» تعریف کرده‌اند، آن واجبی که بخاطر خودش واجب شده است. واجب غیری را به «ما امر به لغيره» تعریف کرده‌اند. اگر عملی واجب شد برای غیر آن عمل، به آن واجب غیری می‌گویند.

مثلاً نماز، واجب نفسی است، چون «امر به لنفسه»، نماز بخاطر خودش واجب شده است. اما وضو، واجب غیری است، چون امر به وضو، نه برای خود وضو، بلکه برای غیر وضو که نماز است، می‌باشد.

از مثال‌های مهم و معروفی که برای واجبی نفسی می‌زنند، نماز است و از مثال‌های بسیار مهم واجب غیری، وضو است و این دو مثال را در ذکر داشته باشید که محور اشکالات و مطالبی که بعداً می‌گوییم بر همین محور است. تا قبل از مرحوم شیخ انصاری، واجب نفسی و غیری با این دو تعبیر تعریف می‌شد.

اشکال مرحوم شیخ بر تعریف مشهور و تعریف خود ایشان

مرحوم شیخ در کتاب مطارح، اشکالی را متوجه این تعریف دیده‌اند و آن اشکال این است که درست است که در نماز می‌گوییم نماز واجب است، نماز یک آثار و فوائدی دارد، پس اگر هم نماز واجب می‌شود، نه برای خودش است، برای این است که مکلف به آن آثار و خواص و فوائد نماز برسد؛ «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»، یا «قربان کل تقی» یا «معراج المؤمن».

پس بنابراین اشکال این است که اگر نگوییم همه واجبات نفسی، اما اکثر واجبات نفسی، ملاک واجب غیری در آن وجود دارد. روزه واجب شده «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»، حج واجب شده برای یک آثار و فوائد دیگر.

بعبارة آخری؛ مرحوم شیخ می‌فرماید در میان واجبات نفسی، فقط یک واجب نفسی داریم که آن لذاتها واجب است و آن معرفت الله است. معرفت الله واجب است. یک واجب نفسی هم است و غایتی فوق آن تصور نمی‌شود. نمی‌شود گفت شما معرفت الله پیدا کنید برای اینکه بخواهید از این طریق، به غایت دیگری برسید. خیر، غایتی فوق معرفت الله نداریم.

پس معرفت الله تنها واجب نفسی است که برای خودش واجب است و لذاتها واجب است. اما بقیه واجبات نفسی؛ نماز، روزه، حج، زکات، خمس، جهاد و همه‌ی واجبات نفسی؛ بخاطر خودش واجب نشده‌اند؛ برای رسیدن به یک آثار، فوائد و خواصی واجب شده‌اند.

مرحوم شیخ دیده‌اند این اشکال بر تعریف مشهور وارد است. مشهور می‌گوید واجب غیری «ما امر به لغيره»، این تعریف بر اکثر واجبات نفسی صدق می‌کند. لذا مرحوم شیخ تعریف را عوض کرده‌اند و فرموده‌اند اینطور بگوییم که واجب نفسی «ما کان ایجابیه لا لداعی التوصل الی واجب آخر». فرموده‌اند بگوییم واجب نفسی، واجبی است که غرض از ایجاب و به تعبیر مرحوم آخوند داعی بر ایجاب، وصول به واجب دیگر نباشد، «ما کان ایجابیه لا لداعی التوصل الی واجب آخر»، نماز واجب شده اما نه اینکه این وجوب نماز، برای رسیدن به یک واجب دیگری باشد، خیر، ما نمازمان را که خواندیم، واجب دیگری در کار نیست. اما واجب غیری «ما کان ایجابیه لداعی التوصل الی واجب آخر»، واجب غیری آن است که وجوب آن برای رسیدن به یک واجب دیگری است.

مرحوم آخوند در کفایه آن تعریف مشهور را در ابتدای بحث ذکر نکرده‌اند، بلکه از همین تعریف مرحوم شیخ انصاری شروع کرده‌اند. مرحوم آخوند وقتی تعریف شیخ را ذکر می‌کند می‌خواهد بفرماید که این تعریف، آن اشکالی که بر مشهور وارد است را حل نمی‌کند.

درست است از نظر ظاهری فرق وجود دارد، مشهور گفته‌اند واجب نفسی، «ما امر به لنفسه»، شیخ انصاری فرمود «ما کان ایجابیه لا لداعی التوصل الی واجب آخر»، ولی می‌فرمایند همان اشکالی که به مشهور وارد است، همان اشکال هم به مرحوم شیخ وارد است. چرا؟

مرحوم آخوند می‌فرماید ما از جناب شیخ سؤال می‌کنیم این آثار و فوائد و خواص، آیا لازمة التحصیل است یا لزوم تحصیل ندارد؟ نماز دارای آثاری است، «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»، «معراج المؤمن»، «قربان کل تقی» و «ذکر الله» و همین آثار دیگر، این آثار و فوائد و خواص، آیا لازمة التحصیل است یا لازمة التحصیل نیست و بنحو یک قضیه منفصله حقیقه است؟

اگر بگوییم لازمة التحصیل نیست، نمی‌شود چیزی واجب باشد، در حالی که غایت آن مستحب است. اگر بگوییم این آثار، لازمة التحصیل نیست، معنایش این است که بگوییم نماز بعنوان یک عمل واجب، طریق شود برای یک غایتی که آن غایت، عنوان استحبابی دارد و عنوان واجب ندارد. این معقول نیست.

پس شما راهی ندارید غیر از اینکه بگویید این آثار، لازمة التحصیل است، اگر تحصیل این آثار واجب شد، نتیجه این می‌شود که نماز هم واجب شده برای رسیدن به یک واجب دیگر، و يعود الاشکال.

اگر ما گفتیم این آثار در نماز، لزوم تحصیل دارد، پس این آثار می‌شد واجب، پس می‌گوییم نماز واجب اما برای رسیدن به یک واجب دیگری است. لذا اشکال به قوت خودش باقی است.

پاسخ مرحوم آخوند از اشکالی بر ایشان

بعد مرحوم آخوند یک اشکالی را در اینجا مطرح می‌کند و می‌فرماید اگر کسی بگوید جناب آخوند این آثار و خواص، قابلیت تعلق تکلیف را ندارد، شما نمی‌توانید بگویید نهی از فحشا و منکر واجب است، ذکر الله واجب است، معراجیت مؤمن واجب است، برای اینکه خود اینها قابلیت تعلق قدرت را ندارد. قدرت انسان به اینگونه امور تعلق پیدا نمی‌کند، و اگر قدرت انسان به این گونه امور تعلق پیدا نکرد، یکی از شریط تکلیف، قدرت است، لذا این حرفا چیست که شما در مقابل شیخ می‌زنید که این آثار لازم التحصیل است؟ آثار نماز از قدرت انسان خارج است. من نماز می‌خوانم، اما نمی‌دانم این نماز من این اثر معراجیت را دارد یا ندارد؟ قربانیت إلی الله تبارک و تعالی برای انسان دارد یا ندارد. اینها از تحت قدرت انسان خارج است.

این اشکال را مرحوم آخوند مطرح می‌کند بعد با یک جمله‌ای که در سرتاسر کتاب مرحوم آخوند دارد می‌فرمایند ما مکرر به شما گفته‌ایم قدرت بر سبب، قدرت بر مسبب است. با این جمله جواب می‌دهند. می‌فرمایند درست است مستقیما و مباشرتا قدرت انسان، تعلق به آثار پیدا نمی‌کند، اگر ابتداء خداوند بخواهد تکلیف کند که آنها انسان يجب علیک المعراج، نمی‌شود، واجب است بر تو که به من تقرب پیدا کنی، نمی‌شود، مستقیما و مباشرتا از قدرت انسان اینگونه امور خارج است، اما می‌فرمایند بواسطه قدرت بر سبب، مکلف قادر بر اینها است. نظیر مسببات تولیدیه. اگر به مکلف بگویند يجب علیک التملیک،

تملیک بر تو واجب است. این خانه را به برادرت تملیک کن، خب تملیک یک مسبب تولیدی است، یعنی وقتی سبب آن آمده، مسبب هم می‌آید. انسان مباشرتا قدرت بر مسبب ندارد، مستقیماً نمی‌تواند مسبب را ایجاد کند، اما چون قدرت بر سبب دارد، قدرت بر سبب، انسان را قادر بر مسبب می‌کند.

پس همین حرف را در نماز و آثار نماز می‌زنیم و می‌گوییم نماز یک آثاری دارد، این آثار مسبب از نماز است، درست است که ما خودمان مستقیماً و مباشرتا قدرت بر آن آثار نداریم، اما از راه قدرت بر سبب، قدرت بر مسبب هم پیدا می‌کنیم. همین که قدرت بر نماز داریم، به این معناست که قدرت بر آثار نماز هم داریم.

پس تا اینجا این شد که مرحوم آخوند به شیخ انصاری فرمودند همان اشکالی که شما بر مشهور وارد کردید و گفتید طبق تعریف شما، اکثر واجبات نفسی باید واجب غیری شود، همان اشکال بر تعریف شما وارد است. شما گفتید واجب غیری «ما کان ایجاباً لداعی التوصل الی واجب آخر»، همین تعریف بر نماز صدق می‌کند، نماز ایجابش برای رسیدن به یک واجب، یعنی آثار و خواص، برای رسیدن به یک واجب دیگر است، پس همان اشکال در اینجا وجود دارد.

بعد از این مرحوم آخوند با «فالاولی أن یقال» یک تحقیقی را عنوان می‌کنند که این تحقیق، معرکه بحث و آراء واقع شده، می‌فرمایند طبق این قانونی که ما داریم که واجبات و محرمات به جهت ملاکاتی که در افعال وجود دارد، اگر در یک فعلی یک ملاکی باشد، به جهت آن ملاک عنوان حسن را پیدا کند، ملاک آن هم ملاک لزومی باشد می‌شود واجب، اگر فعلی ملاکی دارد که جهت آن ملاک، عنوان قبیح را پیدا می‌کند، آن فعل می‌شود حرام. - البته مکرر ملاحظه فرموده‌اید این قانون که احکام تابع ملاکات هستند، اشاعره خودشان را راحت کرده‌اند و می‌گویند چیزی که ملاک وجوبی ندارد، می‌شود واجب شود، چیزی که ملاک تحریمی ندارد، می‌شود حرام شود، که آنها عده‌ی خیلی هستند. اما روی این نظریه که همه امامیه و معتزله‌ی از اهل سنت قائل‌اند می‌فرمایند ما می‌توانیم در واجب نفسی و غیری اینطور بگوییم که واجب نفسی به یک عنوان حسنی که بر خود فعل منطبق است واجب شده، و واجب غیری به جهت یک عنوان حسنی که بر غیر منطبق است واجب شده..

مرحوم آخوند می‌فرمایند می‌دانیم که نماز را می‌گویند واجب نفسی است. چرا واجب نفسی است؟ می‌فرمایند این نماز با قطع نظر از آثار و فوائدش، یک حسن ذاتی دارد، یک عنوان حسن بر ذات این نماز منطبق است، یعنی ما خود نماز را در نظر بگیریم، کاری به اینکه «تنهی عن الفحشاء» نداشته باشیم، کاری به «قربان کل تقی»، «ذکر الله»، و اینها نداشته باشیم، خود نماز با قطع نظر از آثار و فوائد، یک عنوان حسنی برای خود نماز منطبق می‌شود و این عنوان حسن، برای وجوب نماز جاری شده، یعنی شارع متعال خود نماز را نگاه می‌کند، بخاطر حسن ذاتی که در خود نماز است می‌فرماید «وَأَقِمْوا الصَّلَاةَ»، کاری ندارد که این آثار بر آن مترتب بشود یا مترتب نشود.

مؤید ایشان اینکه اگر کسی یک نماز بخواند، خیلی حضور قلب نداشته باشد و خیلی توجه هم نداشته باشد، اما شرایط را به حسب ظاهر رعایت کند، تکلیفش انجام شده.

پس ایشان می‌فرمایند بخاطر این می‌گوییم واجب نفسی که یک عنوان حسنی در ذات عمل منطبق است. اما در واجب غیری وقتی می‌گوییم وضو، واجب غیری است، برای این است که یک عنوان حسن در غیر او منطبق است یعنی در نماز. وضو واجب است، اما نه بخاطر اینکه بگوییم یک عنوان حسن و ملاک حسن در ذات وضو وجود دارد، خیر، عنوان حسن در غیر وجود دارد. پس مرحوم آخوند می‌فرمایند ما فارق بین واجب نفسی و واجب غیری را این قرار می‌دهیم.

سوال:....؟

پاسخ استاد محترم: وضو، حسن لزومي ندارد، اگر هم حسن ذاتي دارد، حسن استحبابي دارد، لذا عرض کردم هيچ کس نميگويد وضو وجوب نفسي دارد. نهايت اينکه همان حرف مشهور را بگويم که وضو استحباب نفسي دارد. استحباب نفسي، يعني ملاک حسن در آن هست اما نه ملاک لزومي.

مرحوم آخوند مي فرمايند ملاک لزومي حسن در ذات نماز وجود دارد و عنوان حسن از اين جهت بر آن منطبق است، اما در وضو، ملاک لزومي ندارد.

وقتي در فرمايش مرحوم آخوند دقت مي کنيم ايشان مي خواهند بگويند ممکن است یک ملاک حسني هم در واجب غيري باشد، اما شارع که آن را واجب کرده از اين جهت واجب نکرده، عنوان حسن بر خود نماز منطبق است. يعني چه؟

مي گوييم نماز حسن، اين فعل، فعل حسني است و در آن ملاک حسن وجود دارد، حالا درست است که آثار و فائدي دارد، اما شارع وقتي خواسته نماز را واجب کند، از اين جهت واجب کرده، يعني از اين جهت که یک عنوان حسن بر ذات نماز تأثير پيدا مي کند.

اما در وضو، اگر با دقت عبارت آخوند را ملاحظه کنيد اين استفاده مي شود که ممکن است کسي بگويد وضو هم ذاتا عنوان حسن را دارد، اما اگر شارع وضو را واجب کرده از اين جهت واجب نکرده، آنچه داعي براي ايجاب وضو شده، عنوان حسن در غير است يعني در صلاة. مي گويد من وضو را واجب مي کنم. چرا؟ «لانطباق العنوان الحسن في الصلاة»، حالا خودش هم عنوان حسن داشته باشد يا نداشته باشد.

اين دقت در فرمايش مرحوم آخوند است که واجب نفسي از اين جهت واجب شده که عنوان حسن در ذات فعل وجود دارد، واجب غيري از اين جهت واجب شده که عنوان حسن در غير وجود دارد. أعم از اينکه عنوان حسن در خودش باشد يا نباشد.

بعد که مرحوم آخوند اين تحقيق را مي کنند مي فرمايد لعل اينکه مشهور گفته اند واجب نفسي «ما امر به لنفسه» و واجب غيري «ما امر به لغيره»، به همين معنايي برگردد که ما گفتيم. يعني چه برگردد؟

اين را در كفايه توضيح نمي دهند، مشهور که مي گویند «ما امر به لنفسه»، ظاهرش اين است که بخاطر خودش واجب شده، آخوند مي فرمايد «ما امر به لنفسه» را به همين معنايي برمي گردانيم که ما گفتيم. يعني چه؟ «ما امر به لنفسه»، را چگونه مي شود بر کلام و تحقيقي که مرحوم آخوند ارائه داده حمل کرد؟

با یک تقدير، آخوند مي فرمايند «ما امر به لنفسه، اي ما امر به لحسن نفسه»، يا در «ما امر به لغيره» يعني «ما امر به لحسن غيره».

اين را حتما مراجعه کنيد از جاهايي در كفايه است که مقداري دقيق است. اين توضيح هم در کلام مرحوم آخوند نيست. پس اين تحقيقي است که مرحوم آخوند ارائه داده و فرموده اند تحقيق مشهور که ما امر به لنفسه و لغيره را هم به همين بياني که ما گفتيم برمي گردانيم. تا اينجا كفايه را گفتيم.

حالا اشکالاتي بر کلام مرحوم آخوند وارد است. دو اشکال که آدرس آن را عرض مي کنم و حتما آقايمان مراجعه کنند؛ دو اشکال در کلام مرحوم محقق نائيني است در أجود التقريرات، جلد 1، صفحه 242.

یک اشکال سومي در کلام مرحوم اصفهاني است، نهاية الدرايه، جلد2، صفحه 103.
یک اشکال کوچکي هم در کلام مرحوم محقق بروجردي در کتاب نهاية الاصول است، جلد1، صفحه 181. اين چهار اشکال را
پيش مطالعه کنيد که إن شاء الله جلسه بعد توضيح عرض مي‌کنيم.

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ